

بازبینی وضعیت پوپولیسٹ

شعارهای انتخاباتی محمود احمدی نژاد آن هنگام که نامزد ریاست جمهوری بود، برنامه‌ای که به عنوان اهداف دولتش در مقابل مجلس مطرح کرد و سپس سفرهای استانی پر وعده و وعید و دست‌آخر، طرح مباحثی در سطح بین‌المللی که بیشتر یادآور شعارهای نسنجیده سال‌های اول انقلاب بود تا تأملات دو دهه بعد از پایان جنگ و عوامل بسیار دیگری باعث شدند که در جمع صاحب‌نظران سیاسی و اجتماعی واژه "پوپولیسم" به عنوان یکی از معمول‌ترین عبارات برای توصیف دولت نهم برگزیده شود.

واقعیت آن است که استفاده اکثر مخالفان احمدی نژاد یعنی همان اصلاح‌طلبان و گروه‌های منزلی و منفعتی‌ای که خود را بیشتر با دولت‌های پیشین شناسایی می‌کردند تا دولت نهم از صفت "پوپولیسٹ" برای سیاست‌های او، کاربردی غیردقیق دارد و بیشتر به منظور طعنه‌زدن به کار می‌رود تا رساندن معنایی سیاسی، درست مثل استفاده از واژه "لیبرال" یا "بورژوا" در سال‌های اول انقلاب برای توصیف هر آنچه غیر از خط غالب انقلابی‌گری بود. طنز ماجرا آن‌جاست که اطلاق پوپولیسم به وضعیتی که منجر به پیروزی اصلاح‌طلبان در انتخابات دوم خرداد شد نسبت به آنچه در سوم تیر اتفاق افتاد، لاقابل‌اگر تعریف ارنستو لاکلاو را از پوپولیسم بپذیریم، مناسب‌تر است. البته تلاش

محمود احمدی‌نژاد را برای مورد پسند قرار گرفتنِ عامهٔ مردم نباید نادیده گرفت، رفتاری که یادآور توصیف زیرک است از وعده و وعیدهای و عوام‌گرایی‌های هوگو چاوز: «بدون پرداختنِ بهای آن و بدون ابداع چیزی تازه در سطح اجتماعی- اقتصادی، تنها به مدد پول نفت.»^۱ بالین‌همه، باید دو سطح را از هم تفکیک کرد یا درواقع مرزی را به رسمیت شناخت که یک وضعیت پوپولیستی را از عوام‌گرایی تفکیک می‌کند. عوام‌گرایی لزوماً منتج از یک جنبش پوپولیستی نیست و ضرورتاً مابه‌ازائی را در جامعه نمایندگی نمی‌کند. پرسش این است که یک وضعیت پوپولیستی چیست.

بل تاگارت در بررسی تعاریفی که از وضعیت پوپولیستی به عمل می‌آورد، علی‌رغم تأکید بر کیفیت ناپایدار پوپولیسم و مقیدبودنِ محتوای آن به زمینه و زمان و مکان ظهورش، شش مضمون اصلی را برای تعریف پوپولیسم ارائه می‌کند که جز یکی (یعنی، هم‌ذات‌بنداریِ پوپولیست‌ها با آن کانونِ آرمانی در درون جامعه‌ای که مطلوب می‌پندارند)، مابقی بر توخالی‌بودنِ دالّ پوپولیسم (و درواقع توخالی‌بودنِ دال «مردمی» که پوپولیست‌ها به آن ارجاع می‌دهند) و تواناییِ جسیبیدن آن به هر گفتمانی (چه چپ و چه راست) و، به تعبیر خود او، بر خالی‌بودنِ پوپولیسم از ارزش‌های بنیادی دلالت دارد.^۲ درواقع، بر طبق آنچه لاکلائو می‌گوید،^۳ یک جنبش به‌خاطر ایدئولوژی یا سیاستی که حاوی مضامین قابل شناسایی پوپولیستی باشد پوپولیست نیست، بلکه آن را به دلیل «منطق خاص- اش در ترکیب‌بندی آن مضامین»، فارغ از این که آن مضامین چه باشند، می‌توان پوپولیست نامید. بدین ترتیب، از نظر لاکلائو، پوپولیسم نه یک مقولهٔ اصیل و ذاتی که مقوله‌ای صوری و ذات‌باورانه است.

یک وضعیت پوپولیستی وقتی شکل می‌گیرد که مجموعه‌ای از درخواست‌های^۴ مشخص، متفاوت و پاسخ‌داده‌نشده (امنیت اجتماعی، خدمات بهداشتی، کاهش مالیات و غیره) توسط قدرتِ تصمیم‌گیرنده در یک زنجیرهٔ هم‌ارزی به هم گره می‌خورند و، با تقسیم فضای اجتماعی به دو قطب «ما» و «آنها»، «مردم» را به عنوان سوژهٔ عام سیاسی برمی‌سازند. آنچه این درخواست‌ها را به هم گره می‌زند و «دالی تهی» را، که گفتمین بسته به شرایط می‌تواند متفاوت باشد، جایگزین مجموعهٔ آنها می‌سازد، نه وجهِ ایجابیِ محتواهای متفاوت این درخواست‌ها، بلکه بُعد منفیِ بی‌جواب‌ماندشان است. درواقع، وضعیت پوپولیستی نتیجهٔ غلبهٔ منطق هم‌ارزی (هم‌ارزشی) بر محتواهای خاص و ماهیتاً متفاوت درخواست‌ها و ازبین‌رفتنِ فاصلهٔ میان درخواست‌ها (و البته نه خود آنها) است. باید توجه داشت که در تعبیر لاکلائو، «مردم» واجد محتوا و خواستی مشخص و پیشینی نسبت به این زنجیرهٔ هم‌ارزی نبوده و، برخلاف رویکرد غالب چپ، دارای یک موقعیت اجتماعی ابزکتیو نیست و

محتوایش (درست مثل محتوای دشمن آن) طی کشمکش بر سر هژمونی و مشروط به مبارزه برای آن تعیین می‌شود.

یک جنبش یا یک ایدئولوژی - یا، اگر هر دو را در یک مقوله جا دهیم، یک گفتمان - کم یا زیاد پوپولیستی خواهد بود، بسته به این که تا چه درجه‌ای محتوایش توسط منطق هم‌ارزی ترکیب-بندی شده باشد. تحلیل لاکلاو به آن‌جا می‌رسد که پرسش از این که "یک جنبش پوپولیستی است یا نه؟" جایش را به این پرسش می‌دهد که "تا چه میزان یک جنبش پوپولیستی است؟"

در مقابل این شیوه غیرنهادی ترکیب‌بندی، اگر هر یک از این درخواست‌ها به طور جداگانه و از طریق مسیر نهادینه‌شان پاسخ داده شوند، امر سیاسی در "منطق تفاوت" سامان می‌یابد که لاکلاو انسان نوعی آن را سوژه دموکراتیک می‌نامد. به نظر او، منطق تفاوت مطلق به این معنا خواهد بود که جامعه به واسطه مدیریت نیازهای اجتماعی اداره می‌شود و کشمکشی بر سر خواست‌ها در نمی‌گیرد؛ این به معنای پایان سیاست است. در مقابل، در منطق هم‌ارزی مطلق نیز درخواست اجتماعی از محتوایش خالی شده و معنایش را از دست خواهد داد. وضعیتی که نظریه‌پردازانی چون گوستاو لوبون در کتاب *انبوه خلق و سیگل* در کتاب *روانشناسی توده‌ها* آن را توصیف کرده بودند. بدین ترتیب، این دو منطق ترکیب‌بندی دو سر طیفی هستند که هیچ کدام عیناً مابه‌ازای اجتماعی نمی‌یابند، بلکه بسته به شیوه‌ای که درخواست‌های اجتماعی بازنمایی می‌شوند (تفاوت یا هم‌ارزی) نسبتی در واقعیت اجتماعی را به خود اختصاص می‌دهند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

POPULISM

از این منظر، دست‌کم همان قدر وضعیتی را که منجر به پیروزی اصلاح‌طلبان در انتخابات هشتم ریاست جمهوری شد می‌توان وضعیت پوپولیستی دانست که وضعیتی که به پیروزی محمود احمدی‌نژاد انجامید. در واقع، این مسئله که اکثر نامزدهای نهمین دوره ریاست جمهوری، با عنایت به شیوه تبلیغاتی‌شان، خیال یک بسیج پوپولیستی را در سر می‌پروراندند، بیش از هر چیز نتیجه تجربه پیروزی یک ترکیب‌بندی (خواسته یا ناخواسته) پوپولیستی در انتخابات دوره هشتم بود. در این میان، مصطفی معین شاید دقیقاً به این دلیل که به‌سربردن در وضعیتی پوپولیستی و ناسازگاری آن با وضعیت دموکراتیک را در دوره ریاست جمهوری خاتمی تجربه کرده بود، یگانه استثنا به شمار می‌رفت. او تنها کسی بود که تلاش کرد از منطق هم‌ارزی بگریزد و مسائل و پیشنهاداتش را در گفتار خویش اولویت‌بندی کند. هم‌چنین تمایل اولیه محافظه‌کاران به قراردادن نام قالیباف در صدر نامزدهای‌شان به عنوان کسی که می‌توانست خواست‌های طبقه متوسط و بعضاً فرادست را با هواداران سنتی (بعضاً فرودست) آنها گره بزند و نیز تمایل اصلاح‌طلبان به نامزدی میرحسین موسوی (به عنوان کسی در سطح خاتمی، نامی برای همه چیز) را می‌توان ناشی از وسوسه تکرار وضعیت پوپولیستی سال ۱۳۷۶ تلقی کرد.

نام خاتمی در سال ۱۳۷۶ دال نهی‌ای بود هم‌ارز با آزادی سیاسی، حقوق مدنی و اجتماعی، قانون‌گرایی و هم‌زمان برخوردار از سیادت و مترادف با سیره اهل بیت. باوجوداین، خاتمی نه از توان این خواست‌های هم‌ارز برای پاسخ به محتواهای هر یک از این‌ها استفاده کرد (لاکلاو چنین استفاده‌ای از بسیج پوپولیستی را مجاز و مشروع و، با توجه به تعریفش از امر سیاسی، گریزناپذیر می‌داند) و نه توانست با تکیه بر جامعه مدنی و شعار قانون‌گرایی برای هر یک از این درخواست‌ها مجرای نهادی تعبیه کند. نتیجه میانه‌روی او در عمل نه امحای وضعیت پوپولیستی بلکه دلسردی آن وضعیت (آن درخواست‌های پاسخ‌داده‌نشده) از نام خاتمی بود. باوجوداین، این که خواست‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در نهمین انتخابات ریاست جمهوری هم‌چنان مطابق الگوی هم‌ارزی و البته با نسبت کمتری در مقایسه با قبل ترکیب‌بندی شوند، دور از انتظار نبود.

منوچهر دراج پوپولیسم را به عنوان وضعیتی حاضر و درون‌ماندگار در تاریخ ایران بررسی کرده و تبار آن را از مصدق، شاملو و شریعتی پی گرفته و در جنبش‌های ملی‌گرایانه قرن گذشته و کنونی تا انقلاب ۱۳۵۷ ردیابی می‌کند.^۵ وضعیت سیاسی بعد از انقلاب ایران را نیز می‌توان به بررسی تاریخی او پیوست کرد. اما، برخلاف روش او، پیش از آن که این وضعیت همیشه‌حاضر پوپولیستی را در محتوای ایدئولوژی‌های هژمونیک جستجو کرد، باید آن را منتج از مسئله بازنمایی سیاسی و مبتلابه نمایندگی و، به طور دقیق‌تر، منتج از مسئله عدم امکان و پرهزینه‌بودن بازنمایی

هویت‌های متفاوت سیاسی در فضاهای همگانی، به عنوان فضاهایی که در آنها جریان‌های قدرت سیلان دارد (از مدارس ابتدایی گرفته تا مجلس شورای اسلامی)، بررسی کرد. جانشین‌شدن توده غیرقابل‌شمارش مردم به جای گروه‌های سیاسی با هویت‌های مشخص و جایگزین‌شدن تضاد پوپولیستی مردم/قدرت به جای مثلاً تضاد بنیادی چپ/راست در واقع نتیجه فقدان شرایط عمدتاً ساختاری مناسب برای بازنمایی گروه‌های مختلف هویتی و مهم‌ترین شکاف برساننده این هویت‌ها، یعنی شکاف بنیادی چپ/راست، در عرصه سیاسی است. فرصت بازنمایی تضاد چپ/راست در عرصه سیاسی (حوزه عمومی) هم ضامنی است برای ناممکن‌بودن یک زنجیره هم-ارزی گسترده و هم مانعی بر سر راه شکل‌گیری اکثریتی خطرناک که هر چیزی و هر کسی را می‌تواند به قدرت برساند. در مقابل، فرافکنی این قبیل تضادهای بنیادی در ستیز میان ما و دشمن معنایی جز دامن‌زدن به این وضعیت پوپولیستی ندارد.

باید توجه داشت از آن‌جا که نمایندگی درخواست‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در یک تناظر یک‌به‌یک ممکن نیست، تا آن‌جا که سیاست (در معنای مشارکت در قدرت) وجود دارد، زنجیره‌ای از هم‌ارزی خواست‌ها نیز اجتناب‌ناپذیر است. اما تفاوت عمده‌ای وجود دارد میان یک هم-ارزی معقول دموکراتیک با وضعیت سیاسی کنونی در ایران که در آن نه تنها چپ و راست اسلامی نماینده درخواست‌های متعارف راست و چپ نیستند، بلکه چپ و راست سکولار دموکرات نیز خواست‌های‌شان را به خواست‌های چپ اسلامی (که دیگر چپ نیست) گره زده‌اند. برخلاف یک وضعیت دموکراتیک که امکان بازنمایی هویت‌های تفکیک‌شده را در حوزه‌های گوناگون محلی و ملی قدرت برمی‌تابد، در پیامد وضعیت کنونی ایران هر چیزی ممکن است.

یادداشت‌ها:

¹ Slavoj Zizek, "Against the Populist Temptation," *Critical Inquiry* 32 (Spring 2006) p. 557.

² بل ناگارت، *پوپولیسم*، ترجمه حسن مرتضوی (تهران: آشیان، ۱۳۸۱) ص ۹.

³ Ernesto Laclau, *On Populist Reason* (London: Verso, 2005)

⁴ لاکلائو از واژه طلب (demand) استفاده می‌کند که دارای معنایی دوگانه است. از یک سو بر فعل "درخواست‌کردن" دلالت دارد و از سوی دیگر معنای "تحمیل" درخواست را نیز می‌رساند.

⁵ Manojeh Dorraj, *From Zarathustra to Khomeini: Populism and Dissent in Iran* (Boulder: Lynne Rienner, 1990).



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

